

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۹

ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه های پژوهش*

دکتر هادی نظری منظم
استادیار دانشگاه بوعلی سینا - همدان

چکیده

ادبیات تطبیقی نوعی پژوهش بین رشته ای است که به مطالعه رابطه ادبیات ملت های مختلف با هم و بررسی رابطه ادبیات با هنرها و علوم انسانی می پردازد. ادبیات تطبیقی در زادگاه خود فرانسه بخشی از تاریخ ادبیات محسوب می شد و پژوهشگران فرانسوی بیشتر به دنبال سرچشمه های الهام و شواهد تاریخی ای بودند که مؤید پیوندهای ادبی ملت ها و بیانگر تاثیرپذیری آن ها از یکدیگر باشد. از این رو، توجه به مسأله زیبایی شناسی آثار ادبی اهمیت چندانی در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی نداشت.

مکتب تطبیقی آمریکا که در نیمه دوم سده بیستم سر برکشیده بود، زیبایی شناسی و توجه به نقد و تحلیل را در رأس کار تطبیقگری نهاد. مکتب مزبور، ادبیات را پدیده ای جهانی و در ارتباط با سایر شاخه های دانش انسانی و هنرهای زیبا می داند. برخی از تطبیقگران معاصر آمریکا، ادبیات تطبیقی را با مطالعات فرهنگی در آمیخته اند. در این مقاله، کوشش شده است تا به تعریف ادبیات تطبیقی از دیدگاه دو مکتب فرانسوی و آمریکایی و معرفی قلمرو پژوهش در این رشته نوپا پردازیم.

واژگان کلیدی

ادبیات تطبیقی، مکتب تاریخی فرانسه، مکتب نقدی آمریکا.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۷/۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱/۱۸
نشانی پست الکترونیک نویسنده: nazarimonazam@yahoo.com

۱- مقدمه

«ادبیات تطبیقی» ترجمه تحت‌اللفظی اصطلاح la Litte'rature Compare'e فرانسوی و برابر نهاده اصطلاح «Comparative Literature» در زبان انگلیسی است. این اصطلاح به اعتقاد تمام تطبیق‌گران، نارسا و مبهم است، لیکن به سبب اختصار و کاربرد فراوان، خود را بر سایر اصطلاحات پیشنهادی غالب کرده است.

فرانسه مهد ادبیات تطبیقی در معنای علمی آن است. در این کشور بود که نخستین بار ویلمن^۱ در سخنرانی‌های خود به سال ۱۸۲۸ م اصطلاح ادبیات تطبیقی را به کار برد. البته محققان برآنند که آن ادبیات تطبیقی که ویلمن و معاصرانش از آن سخن می‌گفتند «شیوه و روش علمی مشخص و معینی نداشت و در واقع، فقط نوعی مقایسه بین شاعران ممالک مختلف بود» (زرین کوب، ۱۳۷۴، ص ۱۸۱).

این سخن بدان معنا است که ادبیات تطبیقی تنها در واپسین سال‌های سده نوزدهم میلادی به شیوه‌های صحیح علمی آراسته شد. در این سال‌ها بود که ژوزف تکست^۲ از پایان‌نامه دانشگاهی خود با عنوان «روسو و اصول جهان وطنی ادبی» دفاع کرد. این رساله، نخستین پژوهش جدی و عالمانه پیرامون ادبیات تطبیقی در فرانسه به شمار می‌آید (گویارد، ۱۹۵۶، ص ۳).

با اینکه واپسین سال‌های سده نوزدهم تحولات گسترده‌ای را در پژوهش‌های عملی و تطبیقی شاهد بود و در این مدت بعضی از دانشگاه‌های فرانسه و آمریکا کرسی ادبیات تطبیقی را دایر نمودند، اما باید اعتراف کرد که در دهه‌های آغازین سده بیستم بود که نخستین کتاب علمی و جامع در باب ادبیات تطبیقی در غرب نگاشته شد. نویسنده این کتاب پل وان تیگم^۳ یکی از بزرگ‌ترین استادان ادب تطبیقی در فرانسه و جهان بود. از معاصران وی که در ارائه تعریفی علمی از ادبیات تطبیقی نقش چشمگیری داشته‌اند، می‌توان از فرنان بالدنسپرژه^۴، پل هازار^۵، ژان ماری کاره^۶ و ماریوس فرانسوا گویارد^۷ نام برد. به همت این تطبیق‌گران برجسته و همکاران ایشان بود که نخستین مکتب ادبی تطبیقی در جهان، یعنی مکتب تطبیقی فرانسه پدید آمد، همان مکتبی که بعدها در بسیاری از کشورهای اروپایی گسترش یافت و تا اواسط سده بیستم تنها مکتب تطبیقی رایج در جهان بود.

۲- تعریف ادبیات تطبیقی

تطبیق‌گران تعریفی جامع و مانع از ادبیات تطبیقی به دست نداده اند. در ذیل به مهم‌ترین تعریف‌هایی که تاکنون از این شاخه نسبتاً جدید ادبی ارائه شده است، پرداخته، می‌کشیم که تسلسل زمانی را رعایت نماییم:

مفهوم اول- ادبیات شفاهی تطبیقی: مقصود از این تعبیر «مطالعه ادبیات شفاهی و به خصوص موضوعات داستان‌های ملی و کوچ آن‌ها، و چگونگی و زمان درآمدن این موضوعات به ادبیات رفیع و هنری است (ولک و وارن، ۱۳۷۳، ص ۴۱).

بی‌گمان، ادبیات شفاهی بخش جدایی‌ناپذیر پژوهش ادبی و منبع نخستین بسیاری از موضوع‌ها و انواع ادبی است؛ لیکن ادبیات تطبیقی پویاتر از آن بود که در مفهوم مزبور- که صرفاً در اروپا و به ویژه اروپای شمالی رواج داشت- محصور بماند. این مفهوم اینک بسان جویباری است که به اقیانوس بزرگ مطابقت‌گری می‌پیوندد (الخطیب، ۱۹۹۹، ص ۲۶).

مفهوم دوم- مطالعه اثرپذیری و اثرگذاری: ادبیات تطبیقی مفهوم دومی نیز دارد و آن «بررسی روابط ادبی دو یا چند ادبیات ملی است» (ولک و وارن، ۱۳۷۳، ص ۴۲).

گویند که تطبیق‌گر فرانسوی بالدنسپرژه پایه‌گذار این مفهوم اساسی بود. (الخطیب، ۱۹۹۹، ص ۲۸). سپس وان تیگم و ماری کاریه و گویارد و... به روشنداشت بیشتر آن پرداختند.

وان تیگم در کتاب معروف خود با نام ادبیات تطبیقی می‌نویسد: «... بیم آن می‌رود که تصور شود منظور از ادبیات تطبیقی، گردآوری {و مطالعه} کتاب‌ها و متونی از ادبیات ملت‌های مختلف به منظور درک مشابهت‌ها و اختلاف‌های موجود میان آن‌هاست.... بی‌گمان، این نوع تطبیق‌گری، کاری بسیار سودمند و مطلوب است.... اما از ارزش تاریخی برخوردار نیست، و تاریخ ادبیات را حتی یک گام به پیش نخواهد برد... ما باید کلمه تطبیق‌گری را از تمام مفاهیم هنری آن تهی کرده و بدان مفهومی علمی دهیم» (علوش، ۱۹۸۷، ص ۶۹-۷۰).

ژان ماری کاریه تطبیق‌گر برجسته فرانسوی در مقدمه‌ای که بر کتاب گویارد نوشته، می‌گوید: «ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است که به مطالعه پیوندهای فکری بین‌المللی و روابط واقعی میان بایرون^۱ و

پوشکین^۹ و گوته^{۱۰} و کارلایل^{۱۱} و... می‌پردازد. به دیگر سخن، ادبیات تطبیقی به بررسی پیوندهای آثار ادبی و نویسندگان ملل مختلف و کشف منابع الهام‌بخش آن‌ها می‌پردازد. ادبیات تطبیقی به بررسی ارزش هنری آثار ادبی نمی‌پردازد، بلکه بیشتر به دگرگونی‌هایی توجه دارد که یک ملت یا یک نویسنده در آثار دیگر ملت‌ها ایجاد می‌کند. در واقع، واژه تأثیرپذیری غالباً به معنای تفسیر و تأویل، واکنش، پایداری و یا ستیز است» (گویارد، ۱۹۵۶، ص «ل»).

روشن‌ترین تعریف در مکتب تطبیقی فرانسه از آن گویارد است. وی می‌نویسد: «ادبیات تطبیقی تاریخ روابط ادبی بین‌المللی است. پژوهشگر ادبیات تطبیقی مانند کسی است که در سرحد قلمرو زبان ملی به کمین می‌نشیند تا تمام داد و ستدهای فکری و فرهنگی میان دو یا چند ملت را ثبت و بررسی کند» (همان، ص ۵).

اینک - با توجه به آنچه گذشت - می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی در مفهوم فرانسوی آن:

۱- بخشی از تاریخ ادبیات و کامل‌کننده آن است. البته این نوع جدید از پژوهش ادبی بعدها از تاریخ ادبیات - و آنگاه از نقد ادبی - جدا شد و استقلال یافت، هرچند که باید به نسبی بودن این استقلال اذعان نمود.

۲- مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی شدیداً تحت تأثیر فلسفه پوزیتیویستی و نگرش تاریخی سده نوزدهم بود، و بر ارائه شواهد و اسناد تاریخی و علمی تأکید دارد. به عبارت دیگر، اساس نظری این مکتب بر دو گرایش تاریخی و علمی مبتنی است (عبود، ۱۹۹۹، ۲۷۰).

۳- ادبیات تطبیقی در مفهوم فرانسوی آن، مقایسه صرف دو یا چند اثر ادبی نیست، بلکه مقایسه از دیدگاه این مکتب، نقطه آغاز و عمل لازمی است که امکان درک شباهت‌ها و یا تفاوت‌های موجود در بین آثار ادبی را فراهم می‌نماید. به دیگر سخن، هدف در مکتب فوق - علی‌رغم برداشت عده‌ای - تطبیق یا مقایسه نیست. تطبیق صرفاً وسیله‌ای است برای رسیدن به هدفی والاتر که همان تبیین تعاملات و مبادلات ادبی بین ملت‌های مختلف است.

۴- اختلاف زبان در بین آثار ادبی، شرط اصلی انجام پژوهش‌های تطبیقی است. این شرط بعدها اعتراض‌های فراوانی را در پی داشت، مثلاً

برخی آن را عاملی در جهت وابسته کردن ملت‌های ضعیف به دولت‌های نیرومند غربی پنداشتند (المناصره، ۱۹۸۴، ص ۱۱۸).

۵- رسالت ادبیات تطبیقی در مفهوم فوق، غنا بخشیدن به ادبیات و زبان ملی است، از این رو، زبان و ادبیات ملی، بخش جدایی ناپذیر پژوهش‌های تطبیقی و یکی از ارکان آن است.

۶- ادبیات تطبیقی به تحقیق در باب اصالت ادبی نویسنده می‌پردازد و نتیجه تأثیرگذاری را در پیدایش یک اثر ادبی بررسی می‌کند. می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی در اینجا به نوعی، وظیفه نقد ادبی را ایفا می‌کند.

۷- تأثیرپذیری لزوماً به معنای همفکری و هم‌نوایی با تأثیرگذار نیست. چه، ممکن است میان این دو، تضاد و یا اختلاف‌های عمیق فکری باشد.

۸- از آنجا که پژوهش‌های مربوط به تأثیرگذاری و اثرپذیری دشوار است، برخی تطبیق‌گران برجسته فرانسه چون ماری کاریه و گویارد توجه اصلی خود را معطوف به نظریه پذیرش یا استقبال^{۱۲} نموده‌اند که در آن، خلاقیت و اصالت هنری نویسنده بروز می‌کند.

۹- زمینه‌های تحقیق در ادبیات تطبیقی گسترده و متعدد است. مهم‌ترین این زمینه‌ها عبارتند از: پژوهش در باب وام‌واژه‌ها؛ ادبیات ترجمه و بررسی مترجمان به عنوان واسطه‌های انتقال پدیده‌ها و آثار ادبی به دیگر ملت‌ها؛ بررسی سرگذشت انواع ادبی؛ تحقیق در باب موضوعات و اسطوره‌های فرا ملی؛ بررسی سرگذشت نویسندگان و تأثیر آن‌ها بر ادبیات ملت‌های دیگر؛ مطالعه منابع خارجی یک اثر یا نویسنده؛ بررسی مکتب‌های ادبی و جریان‌های فکری؛ تصویر یک ملت در ادبیات ملتی دیگر (تصویرشناسی) و... .

۳- نقد مکتب تطبیقی فرانسه

در سده بیستم و به ویژه در نیمه دوم این قرن، مفهوم فرانسوی ادبیات تطبیقی با انتقادهای فراوانی از داخل و خارج فرانسه مواجه شد که ذیلاً به برخی از این انتقادات اشاره می‌شود:

أ- روش تحقیق در ادبیات تطبیقی روشی علمی و تاریخی است و با شیوه موازنه‌هایی که درون یک ادبیات ملی انجام می‌شود، تفاوتی ندارد. به عبارت دیگر، «روش تحقیق در ادبیات تطبیقی، ویژگی‌هایی خاص خود ندارد که آن را از دیگر شیوه‌های تحقیق ادبی متمایز کند» (الخطیب

۱۹۹۹، ص ۳۴).

ب- ادبیات تطبیقی در مفهوم فرانسوی آن «به نقد و تحلیل اثر ادبی نمی‌پردازد، بلکه تنها خود را در مسایل بیرونی اثر که به تأثیرپذیری و تأثیرگذاری و بررسی منابع و شهرت و انتشار مربوط است، محصور می‌کند» (ولک و وارن، ۱۳۷۳، ص ۴۳).

ج- ادبیات تطبیقی در مفهوم فوق «توجه خود را به نویسندگان طراز دوم معطوف می‌نماید». (مکی، ۱۹۸۷، ص ۲۴۹). به دیگر عبارات، ادبیات تطبیقی توجه چندانی به نویسندگان طراز اول ندارد.

د- تطبیق‌گران فرانسوی و نیز اروپایی گرایش‌های استعماری داشته و غالباً می‌کوشیدند تا به بررسی تأثیر ادبیات خود بر دیگر ملت‌های غیراروپایی بپردازند. بعضی از ایشان نیز تنها به ادبیات ملت‌های اروپایی توجه داشتند و ادبیات دیگر قاره‌ها را فرومی‌نهادند (الخطیب، ۱۹۹۹، ص ۴۲).

و- پایبندی مکتب تطبیقی فرانسه به معیار زبانی در تعیین مرزهای ادبیات ملی، مشکلاتی به شرح زیر در پی دارد:

۱- مسأله ادبیات‌هایی که به یک زبان مشترک نوشته می‌شوند، مثل ادبیات انگلیسی و آمریکایی و اسکاتلندی و... تطبیق‌گران فرانسوی معتقدند که آن دسته از آثار ادبی که به یک زبان نگاشته می‌شوند، در حوزه ادبیات تطبیقی نمی‌گنجد- اگرچه بین آن‌ها تفاوت‌های آشکاری وجود دارد-.

۲- مسأله نویسندگانی که به زبان دیگری غیر از زبان ملی و مادری خود می‌نویسند. با این‌گونه آثار چگونه باید برخورد کرد؟ آیا باید آن‌ها را در زمره آثار بیگانه دانست یا به ادبیات ملی نویسنده تعلق دارند؟

۴- رد انتقادات

تطبیق‌گران فرانسوی (و اروپایی) هرگز در برابر مخالفان و منتقدان خویش سکوت نکردند، بلکه به‌عکس با پاسخ‌های منطقی و دقیق خود در ترویج و گسترش هرچه بیشتر مکتب تطبیقی فرانسه کوشیدند. آنچه در ذیل می‌آید، پاسخی است به انتقادهایی که پیشتر گذشت:

أ - روش بحث در باب ادبیات تطبیقی به شیوه پژوهش‌های تاریخی بسیار نزدیک است و در عین حال، دقت علمی فراوانی به کار می‌بندد و به

نتایج ملموس اهتمام ورزیده و از صدور احکام کلی اجتناب می‌ورزد (الخطیب، ۱۹۹۹، ص ۳۵). افزون بر آن هیچ کس نمی‌تواند تطبیقگر را از به کار گرفتن نقد و تحلیل باز دارد، زیرا پژوهش ادبی پیچیده‌تر از آن است که تابع روش واحدی باشد.

ب- ادبیات تطبیقی در مفهوم فرانسوی به کشف عوامل برون متنی تأثیرگذاری می‌پردازد که در تکوین اثر ادبی نقش دارند. این امر قطعاً از رهگذر نقد و تحلیل درونی اثر امکان‌پذیر نیست. در ضمن باید دانست که مکتب تطبیقی فرانسه، اهمیت نقد و تحلیل ادبی را انکار نمی‌کند، لیکن معتقد است که شناخت منابع خارجی یک اثر، محقق را در ارائه یک تحلیل زیباشناسی ژرف‌تریاری می‌کند» (عامر، ۱۹۸۹، ص ۴۱).

ج- بررسی آثار یک نویسنده طراز دوم نه تنها کاری بیهود نیست، بلکه به عکس می‌تواند فواید متعددی داشته باشد. «چه، یک نویسنده معمولی گاه می‌تواند یک حلقه مفقوده و سندی گویا از اندیشه‌ها، ایده‌ها، ذوق و فرهنگ یک عصر باشد.» (مکی، ۱۹۸۷، ص ۲۴۹). نیز باید اعتراف کرد که مسأله داد و ستدهای فرهنگی و تأثیرگذاری، یک پدیده انسانی و مشترک است. از این‌رو، هیچ ادیبی از تأثیر معاصران یا پیشینیان - داخلی یا خارجی - برکنار نیست.

د- حق آن است که بگوییم نخستین تطبیقگران فرانسوی و اروپایی با زبان‌های غیراروپایی بیگانه بودند. اینان اگر هم به بحث در باب ادبیات ملت‌های مختلف می‌پرداختند، نظرهای خود را بر تحقیقات مترجمان این آثار استوار می‌داشتند. از این‌رو، این مبحث جدید در سده نوزدهم و بخش عظیمی از سده بیستم تنها به سنجش ادبیات اروپایی پرداخت (حدیدی، ۱۳۵۱، ص ۶۹۵).

و- شاید بتوان ادبیات را در درجه نخست فرآیندی زبانی و آنگاه پدیده‌ای بومی یا سیاسی دانست. در ضمن می‌توان گفت که «مرزهای زبانی در طول تاریخ باثبات‌تر از مرزهای سیاسی بوده، و کمتر دستخوش دگرگونی و تحول شده است» (مکی، ۱۹۸۷، ص ۲۳۷).

گفتنی است که عده‌ای از تطبیقگران آمریکایی و غیر آمریکایی برآنند که تفاوت‌های بسیار گسترده‌ای در بین ادبیات ملت‌هایی که به یک زبان مشترک سخن می‌گویند، وجود دارد، و در نتیجه چنین اعتقاد صحیحی،

انجام تطبیق و مقایسه میان اینگونه آثار را ضروری می‌دانند. مخالفان تفکر مزبور نیز معتقدند که «ادبیات تطبیقی احساس و عواطف ملی نویسنده یا مشکلات بومی و صبغه محلی اندیشه‌های او و نیز شخصی بودن این گونه آثار را انکار نمی‌کند، بلکه تنها معتقد است که این ویژگی‌ها و خصایص چندان اهمیتی در بررسی‌های تطبیقی ندارند، و مرزهای ملی چنانچه با مرزهای زبانی منطبق نباشد، اهمیت چندانی نخواهد داشت (همان، ص ۲۴۰).

مفهوم سوم - مقایسه آثار ادبی با هم و مقایسه ادبیات با هنرها و علوم انسانی: مفهوم تطبیقی فرانسه دست کم تا پایان نیمه نخست سده بیستم بر فضای ادبی غرب حاکم بود، آنگاه به تدریج مورد اعتراض برخی تطبیقگران غربی و به ویژه آمریکایی قرار گرفت.

نخستین تلاش‌ها در جهت تغییر مفهوم تاریخی ادبیات تطبیقی و اصلاح مضمون آن در سال ۱۹۴۹ انجام گرفت. در این سال منتقد و پژوهشگر برجسته آمریکایی رنه ولک^{۱۳} با همکاری آوستن وارن^{۱۴} کتابی به‌عنوان نظریه ادبیات تألیف کردند و در فصل پنجم آن به اختصار از مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی انتقاد نمودند. رنه ولک را می‌توان برجسته‌ترین منتقد ادبیات تطبیقی در مفهوم فرانسوی آن دانست. وی در سخنرانی تاریخی خود در سال ۱۹۵۸ به شدت از مفهوم تأثیرگذاری و اثرپذیری و اصول آن انتقاد کرد (عبود، ۱۹۹۹، ص ۲۸۸). بخشی از انتقادهای وی در این سخنرانی به شرح ذیل است:

۱- فقدان تعریفی روشن از موضوع ادبیات تطبیقی و روش‌های آن،

۲- کم توجهی به اثر ادبی مورد بحث،

۳- ملیت محوری تطبیقگران (حسان، ۱۹۸۳، ص ۱۵).

در واقع، این سخنرانی اساس پیدایش مکتب جدیدی را بنا نهاد که از آن به‌عنوان مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی یاد می‌شود. تطبیقگران آمریکایی از این تاریخ به بعد حضور چشمگیری در کنفرانس‌ها و همایش‌های جهانی و بین‌المللی ادبیات تطبیقی داشته‌اند. از مهم‌ترین علل شکوفایی ادبیات تطبیقی در آمریکا می‌توان به مهاجرت مستمر اندیشمندان و نخبگان به این کشور، امکان دسترسی آسان به منابع، و تسهیلات فراوان مالی و پژوهشی و... اشاره داشت.

پرداختن به جزئیات مربوط به سیر تحول ادبیات تطبیقی در آمریکا در حوصله این اوراق نمی‌گنجد. آنچه در اینجا مهم است، نحوه نگرش این مکتب جدید به بحث ادبیات تطبیقی است. پیشتر به رنه ولک منتقد برجسته آمریکایی به‌عنوان پیشتاز مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی اشاره شد. وی در این باره می‌نویسد: «ادبیات تطبیقی بی‌توجه به موانع سیاسی، نژادی و زبانی به بررسی ادبیات می‌پردازد. نیز امکان ندارد که بتوانیم آن را در روش واحدی محصور کنیم..... تطبیق‌گری، همچنین، نباید در روابط تاریخی محصور بماند، چه، پدیده‌های بسیار ارزشمند مشابهی در زبان‌ها یا انواع ادبی رایج [در جهان] وجود دارد که با یکدیگر پیوند تاریخی ندارند.... نیز نمی‌توان ادبیات را در تاریخ ادبیات محدود کرد و نقد ادبی و ادبیات معاصر را از آن دور نمود (مکی، ۱۹۸۷، ص ۱۹۶).

از تعریف فوق چنین برمی‌آید که ولک هیچ حد و مرزی را در ادبیات تطبیقی به رسمیت نمی‌شناسد. وی قایل به مطالعه ادبیات به‌عنوان یک کلیت است و مقایسه ادبیات را با هنرها و علوم و معارف انسانی ممکن می‌داند. او همچنین، معتقد است که ادبیت، زیباشناسی و هنر باید در کانون توجه این رشته باشد.

الد ریچ^{۱۵} دیگر تطبیق‌گر آمریکایی می‌گوید: «قدر مسلم اینکه ادبیات تطبیقی به مقایسه ادبیات ملی کشورها نمی‌پردازد. به عبارت دیگر، ادبیات تطبیقی یک ادبیات ملی را در مقابل ادبیات ملی دیگری نمی‌نهد، بلکه به جای این امر، روشی به دست می‌دهد که دیدگاه انسان را در مطالعه آثار ادبی عمق می‌بخشد. ادبیات تطبیقی شیوه‌ای است برای فراتر نگرستن و برون شدن از موانعی به نام مرزهای ملی. این امر به ما امکان می‌دهد تا گرایش‌ها و جنبش‌های موجود در فرهنگ‌های مختلف و ارتباط ادبیات با دیگر عرصه‌های تعبیر را بشناسیم. به اختصار می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی، مطالعه پدیده‌های ادبی در میان دو یا چند ادبیات مختلف و یا مطالعه ارتباط یک پدیده ادبی با علوم مختلف است» (حسان، ۱۹۸۳، ص ۱۶).

هنری رماک^{۱۶} یکی از بزرگترین تطبیق‌گران آمریکا در تعریف ادبیات تطبیقی می‌گوید: «ادبیات تطبیقی یعنی مطالعه ادبیات در آن سوی مرزهای یک کشور خاص، و مطالعه رابطه ادبیات با دیگر حوزه‌های دانش بشری

چون هنرها (نقاشی، پیکرتراشی، معماری، موسیقی)، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی (سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و...) و علوم و ادیان و... به اختصار می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی، یعنی مقایسه ادبیات یک کشور با ادبیات یک یا چند کشور دیگر و نیز مقایسه ادبیات با دیگر حوزه‌های دانش انسانی» (الخطیب، ۱۹۹۹، همان، ص ۵۰).

با مقایسه این تعریف‌ها با تعاریفی که تطبیق‌گران فرانسوی ارائه می‌کنند، می‌توان به روشنی دریافت که هر دو گروه به ادبیات تطبیقی به‌عنوان دانشی که به مطالعه ادبیات در خارج از مرزها می‌پردازد، می‌نگرند؛ لیکن اختلاف‌های روشنی میان هر دو دیدگاه در بُعد عملی و تطبیقی وجود دارد. چه، از دیدگاه تطبیق‌گران آمریکایی ادبیات تطبیقی تنها به بررسی پدیده‌های ادبی نمی‌پردازد؛ بلکه تمایل به تطبیق، حوزه‌های مختلف دانش بشری را شامل می‌شود، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت که کلمه ادبیات تقریباً گنجایش این همه تنوع و تعدد را ندارد و به همین سبب، برخی دانشگاه‌های آمریکایی هم اینک از اصطلاح «ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی» در گروه ادبیات تطبیقی استفاده می‌کنند.

همچنین، از دیگر تفاوت‌های اساسی میان دو دیدگاه فوق، آن است که رماک و همکاران آمریکایی وی - بر خلاف تطبیق‌گران فرانسوی - اثبات مسئله تأثیرپذیری و تأثیرگذاری را شرط اصلی انجام پژوهش‌های تطبیقی نمی‌دانند. ایشان همچنین، ادبیات تطبیقی را از تاریخ‌گرایی به نقد ادبی نزدیک می‌کنند.

شاید بتوان گفت که تعریفی که هنری رماک از ادبیات تطبیقی به دست می‌دهد، واضح‌تر، قابل فهم‌تر و جامع‌تر از سایر تعریف‌هایی است که تطبیق‌گران آمریکایی و اروپایی ارائه نموده‌اند. از این‌رو، می‌توان آن را فصل‌الخطاب مکتب آمریکایی در سده بیستم و بخش عظیمی از قرن کنونی دانست.

۵- گرایش‌های جدید در فرانسه

در نیمه دوم قرن بیستم - چنانکه اشاره شد - مکتب تطبیقی فرانسه که آن را گاهی مکتب تاریخی و گاه مکتب کلاسیک می‌نامند - آماج انتقادهای گوناگونی از داخل و خارج فرانسه قرار گرفت. در رأس منتقدان فرانسوی رنه اتیامبل^{۱۷} قرار داشت که انتقادهای شدیدی از هموطن خود گویارد

کرد و او را به تعصب ملی و منطقه‌ای متهم نمود. وی همچنین، از گویارد به سبب آن که تحولات گسترده ادبیات تطبیقی در دهه پنجاه را در چاپ جدید کتابش لحاظ نکرده بود، انتقاد کرد (همان، ص ۴۲-۴۳).

البته اتیامبل بدین حد نیز اکتفا نکرد. او که در ادبیات ژاپنی تخصص داشت، از تطبیق‌گران خواست که به ادبیات کشورهای شرق دور و نیز به حوزه‌های جدیدی چون سبک‌شناسی تطبیقی و به علوم بلاغی چون بیان و بدیع و همچنین، به فن ترجمه اهتمام بورزند (همان، ص ۴۳).

با قدری تأمل در نظریات بی‌باکانه اتیامبل می‌توان دریافت که وی خواهان ادبیات تطبیقی‌ای است که هر دو روش تاریخی و نقدی را با هم تلفیق کند. گویا وی از واکنش‌های تنیدی که علیه مکتب تاریخی فرانسه ایجاد شده بود، نهایت استفاده را کرده و کوشید که نقاط ضعف و خطای تطبیق‌گران اروپائی را برطرف نماید.

از دیگر تطبیق‌گرانی که به انتقاد از پیشگامان مکتب تطبیقی فرانسه پرداخته‌اند می‌توان به ژان فراپیر^{۱۸} اشاره کرد. وی توجه همکاران خود را به اهمیت پژوهش در ادبیات قرون وسطی - در کنار ادبیات عصر نهضت و جدید - فراخواند (مکی، ۱۹۸۷، ص ۷۹-۸۰).

رابرت اسکارپیت^{۱۹} نیز از منتقدان بنام مکتب مزبور بود. وی بر اهمیت جامعه‌شناسی ادبی تأکید نمود و در این زمینه به تألیف پرداخت^{۲۰}. و بدینسان اهتمامی را که شایسته این حوزه از دانش بشری است، بدان بازگرداند (همان، ص ۸۰).

در اینجا باید به یکی از مهم‌ترین کتب نظری در فرانسه، یعنی کتاب ادبیات تطبیقی تألیف کلود پیشوا^{۲۱} و آندره میشل روسو^{۲۲} اشاره نمود. این کتاب که در سال ۱۹۶۷ در پاریس منتشر شده است، به توصیف عرصه‌های مختلفی می‌پردازد که ادبیات تطبیقی را تشکیل می‌دهد. نیز تا حد امکان به شیوه کلاسیک کتاب وان تیگم احترام می‌گذارد (پازو، ۱۹۹۷، ص ۱۸).

از جمله مزایای کتاب فوق، آن است که برای نخستین بار در ادبیات تطبیقی فرانسه تعریفی ارائه می‌کند که بر بین رشته‌ای بودن ادبیات تطبیقی تأکید می‌ورزد و می‌کوشد که گرایش‌های مختلف در ادبیات تطبیقی را با یکدیگر جمع کند. منظور ما از این ادعا تعریف زیر است:

«ادبیات تطبیقی هنر روشمندی است که به بحث در باب تشابهات، تأثیرات و قرابت آثار ادبی با هم یا با گونه های مختلف دانش انسانی - در زمان و مکان های مختلف - می پردازد، البته به شرطی که به زبان ها یا فرهنگ های مختلف و یا حتی یک فرهنگ منسوب باشند. فایده این نوع پژوهش ادبی، وصف، فهم و درک هر چه بهتر آثار ادبی است» (برونل و پیشوا و روسو، ۱۹۹۶، ص ۱۷۲).

تعریف کوتاه تر دیگری نیز وجود دارد که مؤلفان مزبور با همکاری پییر برونل^{۲۳} ارائه کرده اند، و آن به شرح ذیل است:

«ادبیات تطبیقی توصیف تحلیلی، مقایسه روشمند و تفسیر مرکب پدیده های ادبی بین زبان ها یا فرهنگ ها از طریق تاریخ و نقد و فلسفه است تا بدین وسیله درک نیکویی از ادبیات انجام شود» (همان، ص ۱۷۳).

بی گمان، این تعریف فاقد روشنی و وضوح کامل است و می کوشد تا تمام گرایش ها و مکتب های مختلف تطبیق گری را در خود جای دهد. نیز گرایش فلسفی را به گرایش های تاریخی و نقدی می افزاید و بر انجام مقایسه در میان دو ادبیات یا دو فرهنگ تأکید می کند.

یکی از جدیدترین و در عین حال، مهم ترین کتاب های تئوری در موضوع مورد بحث، کتاب ادبیات تطبیقی اثر ایوشورل^{۲۴} است. کتاب مزبور در ۱۹۸۹ م در فرانسه منتشر شده و مقدمه آن را تطبیق گر مشهور فرانسوی گوینارد نوشته است. این کتاب با وجود اختصار شدید و حجم اندک خود «حاوی چکیده هایی مهمی است که برای دانشجویان و محققان سودمند است.... لیکن با وجود دقت و روشنی نسبی، نشانگر تحولات بسیار ملموسی در ادبیات تطبیقی فرانسه نیست (الخطیب، ص ۵۹).

خوشبختانه اثر مزبور به همت دکتر طهمورث ساجدی به فارسی ترجمه شده و در انتشارات امیر کبیر در سال ۱۳۸۶ ش به چاپ رسیده است. مؤلف در این کتاب از جدیدترین تحولات ادبیات تطبیقی در اروپا سخن می گوید و در پایان به بررسی رابطه ادبیات با هنرهای مختلفی چون سینما، نقاشی، موسیقی، رقص و معماری می پردازد. شورل در تعریف بسیار مختصری که از ادبیات تطبیقی به دست داده است می گوید: ادبیات تطبیقی یعنی «مطالعه و بررسی مقایسه ای آثاری که برخاسته از زمینه های فرهنگی متفاوتند» (شورل، ۱۳۸۶، ص ۲۵).

دانیل هنری پاژو^{۲۵} یکی دیگر از تطبیقگران معاصر فرانسه است. وی در سال ۱۹۹۴ م کتاب «ادبیات همگانی و تطبیقی» را منتشر نمود. مؤلف در این کتاب بر نظریه های جدیدی تأکید می کند که ادبیات تطبیقی معاصر با آن در تعامل است، نظریه هایی چون بینامتنیت^{۲۶}، نشانه شناسی^{۲۷}، ادبیات زنانه^{۲۸} و... وی همچنین، محققان را به مطالعه رابطه ادبیات با هنرهای مختلفی چون نقاشی، موسیقی و سینما فرامی خواند.

اینک پس از این اشاره موجز می توان گفت که تطبیقگران فرانسوی نیز به مقایسه ادبیات با هنرهای مختلف می پردازند، لیکن «آنان معتقدند که این نوع تطبیقگری در حوزه ادبیات تطبیقی جای نمی گیرد» (الخطیب، ۱۹۹۹، ص ۵۲). به عبارت دیگر، تطبیقگران فرانسه بیشتر تمایل دارند که چنین مقایسه هایی را در حوزه نقد ادبی - و نه ادبیات تطبیقی - جای دهند.

بی گمان، برخی تطبیقگران معاصر همچنان به ادبیات تطبیقی در مفهوم تاریخی (فرانسوی) آن گرایش دارند، عده فراوانی هم به مکتب نقدی آمریکایی تمایل دارند. لیکن به نظر می رسد که از تلفیق هر دو مکتب تاریخی و نقدی می توان به ادبیات تطبیقی حقیقی و سودمندتر دست یافت.

۶- حوزه های جدید پژوهش

ادبیات تطبیقی در مفهوم فرانسوی آن عرصه های نسبتاً متعددی را پیش روی محققان گشود، اما پس از آن که آمریکایی ها به عرصه ادبیات تطبیقی گام نهادند، این حوزه ها و زمینه های تحقیق گسترده و تنوع دوچندانی یافت. در ذیل به مهم ترین این حوزه ها اشاره می شود:

۱- مطالعه شباهت ها و تفاوت هایی ادبی و فرهنگی ای که از مرزهای زبانی، جغرافیایی و یا بین رشته ای فراترند.

۲- مقایسه ادبیات با هنرهای مختلف و علوم و معارف انسانی.

۳- ترجمه پژوهی: برخی تطبیقگران معاصر آمریکایی، ترجمه پژوهی را از ادبیات تطبیقی مستقل می دانند و اهمیتی فراتر از اهمیت ادبیات تطبیقی برای آن قایلند.

۴- بینامتنیت: مقصود از بینامتنیت آن است که «هر متنی در واقع از دیگر متون تغذیه می کند و شکل تغییر یافته آن ها است» (پاژو، ۱۹۹۷، ص ۲۶). به عبارت دیگر، هیچ متنی از صفر آغاز نمی شود، بلکه تمام متون با همدیگر در ارتباطند. بررسی در این باب به تدریج جایگزین مطالعه اثرگذاری و تأثیرپذیری خواهد شد.

۵- پژوهش‌های مربوط به پذیرش اثر ادبی: بر اساس این گرایش نقدی «یک اثر ادبی زندگی و بقای خویش را مرهون مشارکت مستمر و استقبال خوانندگان آن است» (همان، ص ۷۴). این گونه از پژوهش نیز به تدریج جایگزین مطالعات مربوط به تأثیرپذیری خواهد شد.

۶- پیدایش موضوعات جدیدی چون تاریخ تعلیم (به سبب تأثیری که در تکوین اندیشه ادبی دارد)، نظریه خوانش (که خواندن را آفرینش دوباره یک متن می‌داند)، نشانه‌شناسی (= دانش بررسی حیات نشانه‌ها و اشارات در جامعه و ادبیات)، مطالعات پسااستعمارگرایی، گفتگوی فرهنگ‌ها، مسأله جهانی شدن فرهنگ و ادبیات و نیز تحولات ادبی حاصل از گسترش رایانه و اینترنت و ...

در پایان شایسته است بدین نکته اشاره کنیم که برخی تطبیق‌گران معاصر آمریکایی، ادبیات تطبیقی را ادبیات اختلاف و تفاوت در مفهوم وسیع آن می‌پندارند و بدین سبب، پژوهش‌های مختلفی چون مقایسه بین ادبیات زن و مرد، ادبیات مارکسیستی و غیرمارکسیستی، ادبیات سفیدپوستان و ادبیات سیاه پوستان (= آمریکایی - آفریقایی) و ... را نیز که در درون ادبیات یک کشور یا یک منطقه انجام می‌شود در حوزه ادبیات تطبیقی به شمار می‌آورند (الخطیب، ۱۹۹۹، ص ۱۱۵).

۷- نتیجه

واضح است که نظریه ادبیات تطبیقی، نظریه نوینی است، از آن روی که به مطالعه روابط ادبی بین‌المللی و کوچ اندیشه‌ها و روابط موجود در میان ادبیات و علوم و به ویژه هنرهای مختلف می‌پردازد. در اینجا برای روشنداقت بیشتر مطلب ناگزیریم به دو نوع تطبیق‌گری اشاره کنیم:

۱- تطبیق‌گری و مقایسه به‌عنوان یک پدیده کهن و فاقد هرگونه روشمندی علمی صحیح: این نوع تطبیق‌گری هنوز هم وجود دارد و ظاهراً می‌توان گفت که حداقل تا آینده نه چندان دور ادامه خواهد داشت. علت اصلی این امر، ناآگاهی از نظریه ادبیات تطبیقی در بعضی کشورها است.

۲- تطبیق‌گری به‌عنوان علمی روشمند و مبتنی بر نظریه: این نوع از تطبیق‌گری نو است و منظور از ادبیات تطبیقی به‌عنوان نوعی پژوهش ادبی برخاسته از غرب که به بررسی و تحقیق در باب ادبیات در خارج از مرزها می‌پردازد، همین است.

حقیقتاً باید گفت که ادبیات تطبیقی در مفهوم علمی آن هیچ گاه از

پیشانی مفهوم، منطق و قلمرو بحث برکنار نبوده است، لیکن تطبیقگران معاصر بر آنند که فلسفه ادبیات تطبیقی بر مطالعه ادبیات در بیرون از مرزها مبتنی است، خواه این مرزها زبانی باشند و خواه جغرافیایی یا بین رشته ای. ادبیات تطبیقی هم‌اینک در بسیاری از کشورهای جهان دوران شکوفایی و بالندگی خود را سپری می‌کند و البته راز این استقبال چشمگیر و شکوفایی روزافزون را باید در گسترش پیوندهای فرهنگی و ادبی ملت‌ها، توجه روزافزون به ادبیات جهانی، پایان عصر انزواگرایی فرهنگی، و آغاز عصر فناوری اطلاعات دانست.

یادداشت‌ها

1. A.Villemain
2. J.Texte
3. P.V.Tieghem
4. F.Baldensperger
5. P.Hazard
6. J.M.Carre'
7. M.F.Guyard
8. Byron
9. Pouchkine
10. Goethe
11. Carlyle
12. Reception
13. R. Wellek
14. A.Warren
15. Oldridge
16. H.Remak
17. R.Etiemble
18. J.Frappier
19. E.Escarpit

۲۰. اثر مزبور با عنوان جامعه‌شناسی ادبیات به همت مرتضی کتبی به فارسی ترجمه شده و در سال ۱۳۷۴ش در انتشارات سمت به چاپ رسید.

21. C.Pichois
22. A.M.Rousseau

23. P.Brunel
24. y.Chevrel
25. D.H.Pageaux
26. Intertextuality
27. Semiotics
28. Feminine Literature

کتابنامه

- ١- برونل، پير، كلوديشوا و آندره ميشل روسو، (١٩٩٦م). **ما الأدب المقارن؟** ترجمه غسان السيد، دمشق، دارعلاء الدين.
- ٢- پاژو، دانييل هنرى، (١٩٩٧م). **الأدب العام و المقارن**، ترجمه غسان السيد، دمشق، اتحاد الكتاب العرب.
- ٣- حديدى، جواد، (١٣٥١ ش)، «ادبيات تطبيقية، پيدائش و گسترش آن»، مجلة دانشكده ادبيات و علوم انسانی مشهد، سال ٨، شماره ٤، صص ٦٨٥-٧٠٩.
- ٤- حسان، عبدالحكيم، (١٩٨٣م)، «الأدب المقارن بين المفهومين الفرنسى و الأمريكى» فصول، القاہرہ، جزء ١، جلد ٣، صص ١١-١٧.
- ٥- الخطيب، حسام، (١٩٩٩م). **آفاق الأدب المقارن عربياً و عالمياً**، دمشق، دارالفكر، چاپ ٢.
- ٦- همو، (٢٠٠١م). **الأدب المقارن من العالميه إلى العولمه**، دوحه، المجلس الوطنى للثقافه و الفنون و التراث.
- ٧- الرويلى، ميجان و سعدالبازعى، (٢٠٠٢م). **دليل الناقد الأدبى**، بيروت، المركز الثقافى العربى، چاپ ٣.
- ٨- زرین کوب، عبدالحسين، (١٣٧٤ش). **آشنایى با نقد ادبى**، تهران، انتشارات سخن، چاپ ٣.
- ٩- شورل، ایو، (١٣٨٦ش). **ادبيات تطبيقية**، ترجمه طهمورث ساجدى، تهران، انتشارات امير كبير.
- ١٠- شوقى رضوان، أحمد، (١٩٩٠م). **مدخل إلى الدرس الأدبى المقارن**، بيروت، دارالعلوم العربيه.
- ١١- عامر، عطيه، (١٩٨٩م). **دراسات فى الأدب المقارن**، قاہرہ، مكتبه الانجلو المصریه.
- ١٢- عبود، عبده، (١٩٩٩م)، «الأدب المقارن و الاتجاهات النقدیه الحديثه»، **عالم الفكر**، كويت، شماره ١، جلد ٢٨، صص ٢٦٥-٣٠٢.

- ۱۳- علوش، سعید، (۱۹۸۷م). **مدارس الأدب المقارن**، بیروت، المركز الثقافی العربی.
- ۱۴- گویارد، ماریوس فرانسوا، (۱۹۵۶م)، **الأدب المقارن**، ترجمه محمد غلاب، قاهره، لجنة البیان العربی.
- ۱۵- مکی، الطاهر أحمد، (۱۹۸۷م). **الأدب المقارن، أصوله، تطوره و مناهجه**، قاهره، دارالمعارف.
- ۱۶- المناصره، عزالدین، (۱۹۸۴م)، «بیان الأدب المقارن، إشکالیات الحدود»، **أعمال الملتقى الأول للمقارنین العرب**، الجزائر، دیوان المطبوعات الجامعیه، صص ۱۱۵-۱۳۶.
- ۱۷- هلال، محمد غنیمی، (۱۹۹۵م)، **الأدب المقارن**، قاهره، دار نهضه مصر للطبع و النشر.
- ۱۸- ولك، رنه، و آوستن وارن، (۱۳۷۳ش)، **نظریة ادبیات**، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.